



نام درس: دناى ادیب

نام دبیر: غزاله صادق زاده

مبحث: غزلیات سعدی (غزل ۳)

مقطع: دبستان و متوسطه ۱ پایه: چهارم تا هشتم





معلمت همه شوخی و دلبری آموخت
غلام آن لب ضحاک و چشم فتّانم
تو بُت چرا به معلم روی؟ که بتگر چین
هزار بلبل دستان سرای عاشق را
برفت رونق بازار آفتاب و قمر
همه قبیله ی من عالمان دین بودند

جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت
که گیدِ سحر به ضحاک و سامری آموخت
به چین زلف تو آید به بتگری آموخت
بباید از تو سخن گفتن درِی آموخت
از آن که ره به دکان تو مشتری آموخت
مرا معلمِ عشق تو شاعری آموخت





مرا به شاعری آموخت روزگار آن گه
مگر دهان تو آموخت تنگی از دل من
بلای عشق تو بنیاد زهد و بیخ ورع
دگر نه عزم سیاحت کند نه یاد وطن
من آدمی به چنین شکل و قد و خوی و روش
به خون خلق فروبرده پنجه کاین حناست
چنین بگریم از این پس که مرد بتواند

که چشم مست تو دیدم که ساحری آموخت
وجود من ز میان تو لاغری آموخت
چنان بگند که صوفی قلندری آموخت
کسی که بر سر کویت مجاوری آموخت
ندیده‌ام مگر این شیوه از پری آموخت
ندانمش که به قتل که شاطری آموخت
در آب دیده ی سعدی شناوری آموخت





شرح واژگان و دشواری ها

شوخی: دلیری، گستاخی در دلبری

فتّان: فتنه انگیز

سامری: نام شیادی در زمان حضرت موسی (ع) که گوساله ای از طلا ساخت و در نبود حضرت موسی از قوم بنی اسرائیل خواست آن را بپرستند.

بت گر چین: پیکر تراش چینی

هزار: بلبل، عدد هزار

مشتري: مشتري دكان، سياره ي مشتري

عتاب: سرزنش

كيد: سحر

ضحاک: پادشاه جادوگر شاهنامه

بت بتگري آموخت: بت گري آموختن (حذف ن مصدری)

دستان سرا: داستان گو

قبيله: طایفه، ایل و تبار

رونق رفتن: کسادى بازار





شرح واژگان و دشواری ها

ساحری: جادوگری	تنگی: کوچکی	میان: کمر
بنیاد: پایه و اساس	زهد: پارسایی	وَرَع: پارسایی و ایمان
صوفی: درویش، عارف		
قلندر: گروهی از عارفان که قوانین و مقررات ثابتی ندارند و از دستورات مذهبی و عادات اجتماعی دوری می کنند.		
سیاحت: سیر و سفر	مجاوری: اقامت و گوشه نشینی	خوی: خُلق و خو
حنا: رنگ گیاهی برای دست و پای و موی	شاطری: چابکی و چالاکی، زرنگی	



درک مطلب

۱- سعدی درباره ی اجداد خود چه می گوید؟

۲- سعدی در کل غزل ویژگی های معشوق خود را چگونه بیان می کند؟





مجمع آموزشی هوشمند خدیجه کبری (س)

www.kksec.org

<https://instagram.com/khadijekobra1368>